

ترک‌های روی دست

بهرامعلی رضایی
اداره کل استان اصفهان

سال ۱۳۹۵ بود و من به عنوان دبیر کمیته سامان سوابق در شعبه ۲ تأمین اجتماعی اصفهان فعالیت می‌کردم. یکی از صبح‌های کاری، دو مرد حدوداً ۶۰ ساله به اتاقم مراجعه کردند. چهره‌هایشان نشان می‌داد مدت‌هاست درگیر پیگیری موضوعی هستند. با احترام نشستند و گفتند برای پیگیری پرونده سوابق بیمه‌ای خود آمده‌اند.

پرونده آن‌ها مربوط به اشتغال در یک کارگاه سنگ‌بری بین سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸ بود؛ سوابقی که به دلیل نبود مستندات کافی، توسط کارشناس مربوطه برای بررسی در کمیته سامان سوابق به من ارجاع شده بود.

جست‌وجویی در بایگانی کردم و بالاخره پرونده آن‌ها را پیدا کردم. پس از بررسی اولیه به آن‌ها گفتم که پرونده‌شان در اولین جلسه کمیته مطرح خواهد شد و نتیجه را چند روز بعد اعلام می‌کنم. آن‌ها با امیدی محتاطانه خداحافظی کردند و رفتند.

سه روز بعد جلسه کمیته تشکیل شد. پرونده آن دو نفر را همراه با سایر پرونده‌ها به جلسه بردم. موضوع ادعای آن‌ها مطرح شد و اعضای کمیته مدارک موجود را بررسی کردند. اما مشکل این بود که هیچ مدرک مکتوبی دال بر اشتغال آن‌ها در آن کارگاه وجود نداشت. به همین دلیل، با وجود توضیحات ارائه‌شده، ادعای آن‌ها در آن جلسه مورد پذیرش قرار نگرفت.

یکی دو روز بعد دوباره به شعبه آمدند. وقتی نتیجه جلسه را برایشان توضیح دادم، ناامیدی در چهره‌شان موج می‌زد. با اصرار گفتند: «حدود چهار سال است دنبال این موضوع هستیم.» به آن‌ها گفتم برای اثبات چنین ادعایی، وجود مدرک ضروری است. پرسیدم آیا کارفرمای آن کارگاه حاضر است اشتغالشان را تأیید کند. گفتند: «نه، ایشان اصلاً قبول نمی‌کند که ما برایش کار کرده‌ایم.»

در همان لحظه نگاهم ناخودآگاه به دست‌هایشان افتاد. دست‌هایی پراز ترک‌های عمیق و کهنه؛ ترک‌هایی که نشان از سال‌ها کار سخت داشت. همان لحظه یاد دست‌های پدر بزرگم افتادم؛ او هم سال‌ها کارگری کرده بود و دست‌هایش دقیقاً همین‌طور ترک خورده بود. یادم آمد که هر شب برای آرام کردن درد دست‌هایش آن‌ها را با روغن یا دنبه چرب می‌کرد. دیدن آن دست‌ها ناگهان مرا به فکر فرو برد. حس کردم پشت این ادعا، حقیقتی وجود دارد. همان‌جا تصمیم گرفتم راه دیگری را امتحان کنم.

از آن‌ها پرسیدم آیا کارفرمای سابقشان هنوز زنده است. گفتند بله. از آن‌ها خواستم آدرس او را بدهند. سپس به کارشناس

مربوطه گفتم فوراً یک ابلاغیه برای کارفرما صادر کند و از او بخواهد ظرف ده روز کاری برای ارائه توضیحات به شعبه مراجعه کند.

وقتی آن دو نفر از اتاق خارج می‌شدند، هنوز امید چندانی نداشتند. اما من به آن‌ها گفتم: «ان شاء الله مشکلاتان حل می‌شود.»

دو روز بعد، حدود ساعت ده صبح، پیرمردی حدوداً ۸۵ ساله وارد اتاقم شد. همان لحظه حدس زدم باید همان کارفرما باشد. سریع از جا بلند شدم، به استقبالش رفتم و او را به نشستن دعوت کردم.

بعد از سلام و احوال‌پرسی، با لهجه شیرین خمینی‌شهری پرسید: «شما آقای رضایی هستید؟»

گفتم: «بله.»

پرسید: «برای چه کاری من را خواسته‌اید؟»

موضوع ادعای آن دو کارگر را برایش توضیح دادم. اما هنوز حرفم تمام نشده بود که با عصبانیت گفت: «من اصلاً این دو نفر را نمی‌شناسم. برای من هم کار نکرده‌اند.»

هر چه توضیح دادم، بی‌فایده بود و مرغش یک پا داشت.

در نهایت به او گفتم اگر آن‌ها به اداره کار مراجعه کنند و طبق ماده ۱۴۸ قانون کار رأی به نفعشان صادر شود، شما مجبور